



حدیث دوست

نوشته‌ی: محمدحسن فراهانی

faraztire@gmail.com

قطعاً منظور حقیر از گلاب همان آثار معنوی اوست که آینه تمام‌نمائی ایده‌ها و افکار اوست که باید فریبرز را در لابه‌لای آن‌ها جست‌وجو کرد. در لابه‌لای سرمقاله‌ها، نوشته‌ها، پیامک‌ها و دل‌نوشته‌های فیس‌بوکی یا تلگرامی او که به مناسبت‌های مختلف برای دوستان و نزدیکان ارسال می‌کرد و مهر و عشق و علاقه‌اش را بدین‌وسیله بروز می‌داد.

اکنون هنگام آن است که به قول بیهقی "نخنی قلم را بر او بگریانم" و خلأ حضورش را با بیان مناقب و فضائل او سرشار سازم.

یک‌دغان خواهیم بر پهنای فلک

تا بگویم وصف آن رشک‌ملک

می‌خواهم با این بضاعت مزجاة تا حدی که در این مختصر می‌گنجد از منش، روش، دانش و بینش فریبرز سخن بگویم تا ارجمندی آن انسان فرهیخته و حقی که بر گردن دوستان و به‌ویژه اهالی صنعت تأیر دارد، برای آن‌ها که شناخت چندانی از وی ندارند، روشن شود تا بدانند چه گوهری گران‌بها را از کف داده‌ایم و اگر از عهده‌ی این مهم برنیامدم، قصور از من نیست که کوزه‌ی فهم امثال من در حدی که گنجایش دارد، از دریا آب برمی‌گیرد و به قول قدیمی‌ها "هرکس به اندازه‌ی لول‌هنگش آب برمی‌دارد."

مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد

یاری‌نازنین، مصاحبی دل‌نشین، همکاری متین و خدمت‌گزاری امین، چه غریبانه و بی‌هنگام از میان ما رفت و همه را در بهت و حیرت و ناباوری فروبرد و داغی گران بر دل‌ها نهاد. او کسوت خاکی بر زمین نهاد و مرغ روحش به آسمان‌ها پر کشید و آن‌ها که از محضر پرفیضش محروم شده‌اند، باکمال تأسف می‌دانند که آب رفته بر جوی ناید باز

وقتی با دوستان از مراسم خاکسپاری مهندس فریبرز عیوض ملایری بازمی‌گشتیم و موج اندوه را در چهره‌ی تکتک یاران و دوست‌دارنش می‌دیدم، خطاب به او که همچنان حاضر و ناظر بود، از زبان خواجه‌ی شیراز می‌گفتم:

ز گریه‌ی مردم چشم نشسته در خون است

بین که در طلبت حال مردمان چون است

چو شوربختی برلی من که اینک باید دریغ‌گویی او باشم و در فقدانش اشک حسرت بریزم و ساحت حضورش را از دست‌رفته بیابم و رفیقی شفیق را که عطر حضورش همچنان در فضا پرکنده است، بر کنار خود نیابم و ناچار از گلاب بوی گل را بجویم.

چون که گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جویم از کلاب

آب ديارا اگر توان کشيد

هم بر قدرش گشاي بايد کشيد

فریبرز پیش از این که دانش مردی براننده باشد، انسانی وارسته، پدری شایسته و همسری فداکار و مهربان بود که از تلاش برای معاش فروگذار نمی کرد و برای رفاه حال خانواده و فرزندانش پیوسته در فعالیت بود، کما این که در دوران پس از بازنشستگی هم شرایط سخت دوری از خانواده را بر خود هموار می کرد و از این که مجبور بود از کانون گرم خانواده دور باشد، دل آزرده بود، ولی چاره‌ای جز تحمل آن شرایط نادلخواه را نداشت.

از میان همه خصائل نیکوی مهندس فریبرز ملایری باید به چند ویژگی بارز او اشاره کرد و از میان آن‌ها مهربانی، خوش‌مشربی، پرکاری و شکیبایی او مثال‌زنی است.

او فردی خلیق بود که کمتر کسی را از خود رماند و بعید به نظر می‌رسید که کسی از او رمیده باشد. او فردی نرم‌خو بود که رفتاری محبت‌آمیز و بی‌تکلف داشت و مخاطبان مختلف را از خرد و کلان به خود جذب می‌کرد. گوشه‌شنوا برای شنیدن و چشمی بینا برای دیدن حقایق داشت و هرکس که نزد او به قاضی می‌رفت کمابیش راضی بازمی‌گشت. او برای انسان‌ها ارزش قائل بود و کرامت آن‌ها را پاس می‌داشت و مرتبه و مقام مانع از آن نمی‌شد که خود را در برج عاج ببیند و از بالا به خلائق نگاه کند و خود را تافته‌ی جدا بافته بداند، زیرا او فرزند رنج و کار بود و شرایط زندگی خانوادگی‌اش به‌گونه‌ای بود که با مصائب و آلام توده‌ی مردم به‌خوبی آشنایی داشت و زبان آن‌ها را خوب می‌فهمید.

فریبرز خوش‌محضر و مجلس‌آرا بود. روحیه‌ی شاداب

او که با شوخ‌طبعی آمیخته بود، به مخاطب انرژی مثبت می‌بخشید و همیشه چیزی که طرف مقابل را سر ذوق آورد در چنته داشت و بیشتر گفته‌هایش را با چاشنی طنز می‌آمیخت و طنزی مخصوص به خود داشت که به ملاحظت می‌زد و از هزل و هجو گریزان بود. او گاه به مناسبت‌های مختلف، لطیفه‌های از عبید زاکانی را از حفظ بازگو می‌کرد که در حقیقت نقد جامعه‌ی امروزمین ما بود و به چنین لطایف و حکایت‌های شیرین و پندآموز علاقه‌ای وافر داشت؛ و هر از گاهی که دل‌ودماغی داشت، حکایت "تا امیر چه خواهد!" برای دوستان بیان می‌کرد و به یاد می‌آورد که این حکایت را موضوع یکی از سرمقاله‌هایش کرده بود که به دست‌آویز آن منظور خویش را به زبان طنز بازگو کند. فریبرز تعریف می‌کرد: کسی مرتکب خلاقی شد، به امیرکبیر گزارش دادند که از فلانی چنین خبطی سرزده. امیرکبیر به قاضی شرع نوشت که او را مطابق قوانین شرع مجازات کند، قاضی در پاسخ به امیرکبیر نوشت: "قربان دایره‌ی شرع انور وسیع است، تا امیر چه خواهد!" فریبرز در امور کاری فردی بسیار منظم و پرتلاش بود. پرکاری او به‌گونه‌ای بود که گاه صدای برخی از همکارانش را درمی‌آورد و تعدادی انگشت‌شمار از این می‌هراسیدند که اگر فریبرز الگو شود، موقعیت آن‌ها که از انجام‌وظیفه طفره می‌روند، تضعیف خواهد شد، به‌همین دلیل برخی روش او را نمی‌پسندید و در نهان بر او خرده می‌گرفتند. پشتکار فریبرز و پیگیری او در انجام وظیفه‌های محوله، برای مدیران مافوق و همکارانش به نیکی عیان بود. او نگاهی سیستمی به امور جاری داشت و سعی می‌کرد تا آنجا که تیغش می‌برد، کارها را مطابق اصول و قوانینی که به آن‌ها اعتقاد داشت، پیش

این موضوع همیشه یکی از رنج‌های فریب‌ز بود که به تلخی از آن یاد می‌کرد و این‌قدر ناشناسی‌ها چون سوهانی روح او را می‌خراشید که چاره‌ای جز مدارا نداشت و گاه از زبان خواجه شیراز می‌گفت:

مرا دردی است اندر دل که گر گویم زبان سوزد
وگر پنهان کنم دانم که مغز استخوان سوزد

فریب‌ز یکی از آرمان‌هایش توسعه‌ی علم و فناوری در ایران بود و خود را موظف می‌دید در حد بضاعت گام‌هایی در این زمینه بردارد. به‌طور قطع توجه و عنایت ویژه‌ی او به انتشار نشریه‌ی صنعت لاستیک ایران که از پایه‌گذاران و میدان‌داران اصلی آن بود، در همین راستا قابل‌فهم است. او با وجود تمامی نامالیقات که گاه با آن مواجه می‌شد، یا از گوشه‌وکنار بر او عارض می‌شد، کار نشریه را با عشق و علاقه دنبال می‌کرد و همه خلأهای موجود را با تلاش و کوشش بی‌نظیر خود پر می‌کرد. به‌همین دلیل است که نام این نشریه با نام مهندس فریب‌ز ملایری که قریب بیست سال سردبیر و ویراستار آن بوده است، عجین شده، مثل گلستان که با نام سعدی پیوند خورده و هرکس نامی از گلستان کند، فوراً نام سعدی به ان‌ها منتابار می‌شود و لاغیر.

فریب‌ز اهل مطالعه بود و به تحقیق و پژوهش گرایش ویژه داشت. او علاوه بر تحقیق و تفحص در حوزه‌های علمی و صنعتی به نوشتن عشق می‌ورزید و ویراستاری را که اغلب آن را کاری بی‌بهره و مزاحمتی برای نویسنده تلقی می‌کنند، باعلاقه‌ای خاص دنبال می‌کرد و چه ساعت‌های بسیاری که وقت شریف خود را صرف می‌کرد تا جمله‌های کج‌ومعوج نویسندگان مقاله‌ها را ویراسته و پیراسته سازد و مقاله‌ای منقح

ببرد و از کژروی و تخطی در امور پرهیز می‌کرد و این‌گونه کارها به مزاج او سازگار نبود؛ شاید به‌همین دلیل بود که امیرکبیر برایش اسطوره بود و همیشه او را به‌دلیل درستکاری و پافشاری بر اجرای قانون می‌ستود.

صبر و متانت مثال‌زدنی فریب‌ز پشتوانه و زیربنای گران‌بهای بود که به اتکال آن می‌توانست تا این حد پرکار و پرتلاش جلوهرگر شود و گرنه بدون این شکیبایی و پایداری، زودتر از این‌ها از پای درمی‌آمد. گاهی شکیبایی بی‌حد او در برابر اجحاف‌ها و نامالیقات، زبان اعتراض دوستان و نزدیکانش را بر او می‌گشود و بسیاری او را به برخورد‌های خشن و تند تحریک می‌کردند که این با طبع فریب‌ز سازگار نبود و او چون آسیابی بود که درشت می‌گرفت و خرد تحویل می‌داد که البته علی‌رغم جریحه‌دار شدن احساساتش همه‌ی ناراحتی‌ها را در خود فرومی‌ریخت و چیز چندانی بروز نمی‌داد. من در همه‌سالین همکاری با او هیچ‌گاه عصبانیت او را ندیده‌ام و اصلاً به چشم ندیدم که از کوره در برود، اگرچه در خلوت دلخوری‌هایش را بازگو می‌کرد اما در ملاعام خیر و این صبر ایوب گونه‌اش گاه خود و اطرافیانش را می‌آزرد.

فریب‌ز هر جا که بود برای تعالی سازمان متبوعش دست به همه نوع تلاش و فعالیت می‌زد و در حد اعلا از خودش مایه می‌گذاشت، ولی آن‌قدر نجیب بود که هیچ‌گاه دستش را به امید پاداشی به‌سوی کسی دراز نکند، ولی متوقع بود که قدرش را بدانند و به‌هنگام ضرورت او را بنوازند که گاه در این مورد رضایتش فراهم نمی‌شد و گله‌مند و ناخرسند بود. او بعضاً از این‌که احساس می‌کرد نردبانی برای ترقی دیگران شده و به او بهای لازم داده نشده، خود را مغبون می‌یافت و

که متعلق به آنان بود شکوه می‌کرد و می‌گفت:

مازیران چشم‌یاری دایم
خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم

او خیلی دلش می‌خواست که واکنش خوانندگان را نسبت به نقاط قوت و ضعف مجله دریابد تا برای اصلاح و بهبود آن قدم بردارد به همین دلیل پرسشنامه‌ای در پایان مجله آورده بود که خوانندگان به آن پاسخ دهند تا او از این طریق بتواند نظر اصلاحی آنان را تأمین کند ولی اغلب تیرش به سنگ می‌خورد و به آنچه می‌خواست نمی‌رسید.

حقیقتاً و بدون هیچ مجامله‌ای نشریه‌ی صنعت لاستیک ایران جزو خانواده‌ی فریبرز محسوب می‌شد و اگر اغراق نباشد فرزند سوم او بشمار می‌آمد که گاه توجه بیش‌ازحد او به این فرزند کاغذین، صدای همسر مهربان و دلسوزش را که همیشه پشتوانه‌ای قابل‌تکیه برای او بود، درمی‌آورد و او را اندکی به‌خود می‌آورد که از ارکان خانواده غافل نباشد. فریبرز به کلام منثور بیشتر از کلام منظوم علاقه داشت و اگرچه شعرهای زیبا را می‌پسندید، ولی متون زیبا، به‌ویژه متون کهن چون گلستان، قابوس‌نامه، تاریخ بیهقی، تاریخ طبری و... بیشتر از او دل می‌برد و آن‌ها را باعلاقه‌ای وصف‌ناپذیر می‌خواند؛ به‌همین دلیل من در آغاز دل نوشته‌ام، سخنی از ابوالفضل بیهقی- صاحب تاریخ بیهقی- آوردم که می‌دانستم با خواندن آن محظوظ خواهد شد و این کوچک‌ترین کاری بود که می‌توانستم روح آن عزیز را که اکنون حاضر و ناظر است، شاد گردانم.

فریبرز ویراستاری برجسته بود و در ویراستن بسیاری از کتاب‌ها که مرکز تحقیقات صنعت لاستیک به چاپ رسانده

و پاکیزه، با متنی روان به خوانندگان نشریه عرضه کند. این تلاش‌های پشت‌صحنه‌ی فریبرز را کمتر کسی ارج نهاده است. من بارها شاهد آن بوده‌ام متنی را که با دشواری و سختی ترجمه‌شده و مترجم به‌دلیل کج‌فهمی به بیراهه رفته، خودش به‌تنهایی یا با کمک گرفتن از اهل‌فن، دوباره به روانی ترجمه کرده و به نام صاحب مقاله چاپ کرده است و از این زحمت دوباره‌ی خود هیچ‌جا سخنی نگفته، به‌گونه‌ای که صاحب مقاله از حاصل کار خود شگفت‌زده شده و تازه معنای ویراستاری را فهمیده و متوجه شده که کار آماده‌سازی مقاله به این آسانی‌ها نبوده است. این نگاه مشفقانه و دلسوزانه و یاری‌دان به دیگران که بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی صورت می‌گرفت، یکی از بزرگواری‌های این دوست نازنین بود که باید آن را یادآور شد تا همگان بدانند نشریه با چه خون‌دلی آماده و با چه مشقاتی به زیور طبع آراسته می‌شد. فریبرز بر همه‌ی امور نشریه از صفحه‌بندی گرفته تا طرح روی جلد، نظارت مستقیم داشت. او آن‌قدر وسواس داشت که گاهی خودش به چاپخانه می‌رفت و بر نمونه‌ی نهایی که قرار بود زیر چاپ برود، نظارت عالی می‌کرد و تا خیالش آسوده نمی‌شد، چاپخانه را ترک نمی‌کرد.

اگرچه همکاران هیأت تحریریه‌ی نشریه که من هم‌زمانی جزو آن‌ها بودم، تا حد اندک و ناچیزی او را یاری می‌دادیم ولی کار سترگ فریبرز در آبرو بخشیدن به نشریه و تلاش در ارتقای جایگاه علمی آن، بی‌شک قابل‌مقایسه با کار دیگران نبود و نقش او بسیار عمده و کلیدی بود که شاید برای بسیاری که دستی از دور بر آتش دارند، قابل‌درک نباشد. گاه فریبرز از میزان همکاری اهالی صنعت تأیر برای پیشبرد امور نشریه‌ی

همکاران و شاگردان او اظهر من الشمس بود و نیاز به تعریف و توصیف نداشت.

فعالیت‌های علمی و صنعتی فریبرز در ایران یاسا در کنار دوست گرمابه و گلستان او، یعنی دوست مشترک‌مان جناب مهندس تفرشی، همچنان زیانزد است و بیشتر همکاران ایران یاسا، آن دوران طلایی و پرتلاش را از یاد نبرده‌اند و زمانی که محصولات ایران یاسا در بازار رونقی نیکو داشت، به برکت تلاش‌های مجموعه‌ی این دوستان و همکاران ایران یاسا بود که جز فریبرز و زنده‌یاد خانم مهندس آفاق مرشدی که غریبانه از میان ما رفت، همگی در صنعت حضوری فعال دارند و هریک در جایی مثمر‌تر هستند.

فریبرز در ایران یاسا که حدود ۱۷ سال در آنجا فعالیت داشت مراتب مختلف را پیمود و آخرین سمت او در آنجا مدیر تکنیکال و تحقیقات بود که فعالیت‌های او در مستندسازی اسناد و مدارک تکنولوژیک، شناسنامه مواد اولیه، تست متدها و تدوین دستورالعمل‌ها و روش‌های کاری از کارهای ماندگار اوست.

زمانی که در اواسط دهه‌ی هفتاد ایران یاسا دچار بحران مدیریتی شد و مدیران تازه‌وارد به کارشناسان و مدیران قدیمی توجه کافی مبنول نکردند، زمینه برای ترک همکاری بسیاری از آنان فراهم شد و هریک به گوشه‌ای گریزان شدند. در همین مقطع زمانی، کیان تایر هم که سهام آن توسط یکی از ارگان‌های حکومتی خریداری کرده بود، مدیران جدیدی را به‌کار گمارده بود تا با تجدید ساختار و تغییر روش و اصلاح تکنولوژی به کیان تایر که به البرز تغییر نام داده بود، رونقی دوباره بخشند. در همین راستا مدیریت وقت کیان تایر اقدام به جذب نیروهایی از گوشه و کنار کرد که فریبرز هم یکی از

است، در کنار سایر همکاران سهمی بسزا داشته است. او در ویراستاری ضمن رعایت اصول نگارشی، سلیقه‌ای خاص داشت و در انتخاب واژه‌ها دقت و وسواسی قابل‌تأمل داشت. او ضمن این‌که به‌شدت بر این باور بود که باید زبان فارسی را پاس داشت، ولی برخی از واژه‌های مصوب فرهنگستان را خیلی مطابق سلیقه‌اش نمی‌دید و بعضاً از به‌کارگیری آن‌ها در مقاله‌ها اکراه داشت، ولی همیشه حسن نیت خود را نشان می‌داد و اگر بر او معلوم می‌شد که این برابر نهاده، مطابق اصول در نظر گرفته‌شده و بی‌منطق نیست، آن را می‌پذیرفت و بیهوده مقاومت نمی‌کرد و آن‌ها را در مقاله‌ها به‌کار می‌گرفت تا این واژه‌ها رواج عام یابد.

از کارهای پر ارج فریبرز تلاش جمعی او با همکاران صنعت تایر در ترجمه و انتشار کتاب هافمن است که از کتاب‌های مرجع و بنیادین صنعت لاستیک بشمار می‌رود و اگر محوریت و عاملیت فریبرز در کار نبود، شاید این کتاب که به‌روانی ترجمه و ویراسته شده است، اکنون در اختیار علاقه‌مندان نبود.

فریبرز از سال ۱۳۶۱ که در ایران یاسا به‌عنوان مهندس کامپاندینگ مشغول به کار شد، تا سال ۱۳۸۴ که در مقام معاونت فنی و تولیدی کیان تایر بازنشسته شد، تجربه‌های گران‌بهایی را در حوزه‌ی صنعت تایر و رابر اندوخته بود و با تلاشی که در ارتقای دانش خویش در حوزه‌ی فناوری و آمیزه‌کاری صنعت لاستیک به‌عمل‌آورده بود، جایگاه خود را در حوزه‌ی کارشناسی و مدیریت این صنعت تثبیت کرده بود و از افراد خبره و متبحر این صنعت محسوب می‌شد که در چشم اهل فن جایگاهی رفیع داشت و این موضوع برای

نگاه فریبرز به همکاران- چه مرد و چه زن- نگاهی انسانی بود و به همکاران خانم که بعضاً مورد تبعیض قرار می‌گرفتند، توجه ویژه‌ای از خود نشان می‌داد و حرمت آنان را پاس می‌داشت و با کارگران و زحمتکشان در حد امکان و تا آنجا که ضوابط خدشه‌دار نشود، رفیقانه و برادرانه برخورد می‌کرد.

متأسفانه با تغییر سهام‌داران و آمدن مالکان جدید که به نیروهای کارآمد و مدیران دلسوز بی‌توجهی نشان دادند، فریبرز را هم چون برخی دیگر از مدیران بدون هیچ دلیلی از پست مدیریت کارخانه برداشتند و شخص دیگری را که تجربه و شناختی از این صنعت نداشت، به جای او گماردند و او را مورد بی‌مهری قرار دادند. فریبرز قریب به یک سال از این‌که در گوشه‌ای تنها بود و هیچ کاری به او رجوع نمی‌شد، افسرده و ناراحت بود و فقط هم‌نشینی با دوستان نزدیک تا حدی او را آرام می‌کرد تا این‌که بازنشستگی به فریادش رسید و خود را از آن شرایط برزخی که چیزی شبیه حصر، اما از نوع مدیریتی بود و یک سال آن را تاب آورده بود، رها کنید و نفسی تازه کشید.

پس از بازنشستگی که خود حدیثی دیگر دارد روحیه‌ی فریبرز اندکانک تغییر یافت و او دیگر مثل سابق آن روحیه‌ی شاداب را نداشت. در دوران پس‌بازنشستگی کاهش درآمد و نیازهای اقتصادی فریبرز را واداشت که در پست‌های دلخواه و نادلخواه انجام‌وظیفه کند. گاهی در قزوین، زمانی در سمنان و این چندین سال آخر در یزد مشغول فعالیت بود و با شرایطی سخت و دور از خانه دست‌وپنجه نرم می‌کرد تا این‌که شوربختانه اجل در رسید و طومار زندگی پرافتخار او را درنورید و به‌ظاهر او را از ما دور ساخت، هرچند که

آن‌ها بود و او در سمت مدیر تکنولوژی مشغول به کار شد و در آنجا منشاء خدمات مؤثری شد و تلاش بسیار می‌کرد که در راستای بهبود کیفیت و ارتقای دانش فنی موجود، همراه با سایر همکاران گام‌هایی اساسی بردارد و با وجود ناملازمات و مزاحمت نیروهایی که تنها به فکر مقام و جایگاه خویش بودند، صبورانه کارش را دنبال می‌کرد و از چالش‌های بی‌موردی که او را درگیر می‌کردند، در حد امکان اجتناب می‌ورزید.

یکی از مشکلات و چالش‌های فریبرز در زمان تصدی مدیریت تکنولوژی، تأیید مواد اولیه برای خریدهایی بود که گاه او بین فشارهایی که از بالا و پایین به او وارد می‌شد، مقاومت می‌کرد تا از اصول و موازینی که به آن باور داشت عدول نکند و او گاه بین دو لبه‌ی قیچی تدارکات و مدیریت گیر می‌افتاد و این چالش‌های کاری را که با فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا همراه بود، صبورانه رفع و رجوع می‌کرد، به‌گونه‌ای که نه سیخ بسوزد و نه کباب؛ ولی گاهی هم از وضعیت حاکم بر این‌گونه تصمیم‌گیری‌ها که مطابق میلش نبود، آزرده‌خاطر می‌شد و دلش غصه‌دار.

فریبرز از کار هراسی نداشت و مرد میدان بود. هنگامی که پست مدیریت کارخانه‌ی کیان تایر را به او پیشنهاد کردند، با وجود این‌که می‌دانست کاری پرمشغله و پرمسئولیت است، ابایی به خود راه نداد و پست جدید را پذیرفت و در آن شرایط سخت و بحرانی، منشاء خدمات مؤثری شد و تعامل خوبی را با مجموعه‌ی مدیران و کارکنان برقرار کرد و تا می‌توانست با حسن‌نیت و پرهیز از تنش‌ها که برخی آن را مغرضانه و عامدانه دنبال می‌کردند، دوری می‌گزید و سعی می‌کرد امور تولید را به‌نحو مطلوب پیش برد.

او در دل‌های ما جا دارد و جلی او در کنج دل‌ها همواره محفوظ است.

بعد از وفات تربت مادر زمین مجوی

در سینه‌های مردم عارف مزار است

فریبرز جلی از مسائل کاری که همیشه تنش‌زا و چالش‌برانگیز بود همیشه زندگی خود را با چاشنی هنر می‌آمیخت و علاقه‌ی ویژه‌ای به موسیقی و سینما داشت که توجه به این مقولات سختی زندگی را بر او هموار می‌ساخت و گرنه بدون گوهر هنر زندگی برایش قابل‌تحمل نبود. او دانش گسترده‌ای در مورد موسیقی ایرانی و فرنگی داشت و آرشینو گران‌بهایی را از خود به یادگار گذاشته است. یکی از سرگرمی‌هایی فریبرز دیدن فیلم‌های خوب و آنتیک بود که در این زمینه هم سلیقه‌ای عالی داشت.

فریبرز طبیعت را دوست داشت و به شدت طرفدار محیط‌زیست بود و همیشه از این‌که عده‌ای به تخریب محیط‌زیست دست می‌زنند، شدیداً آندوهگین بود و این گناه را بر آنان نمی‌بخشید. او به سامان‌دهی محیط کار عنایتی خاص داشت و در فضای کارخانه سعی می‌کرد فضایی سبز و شاداب که روحیه‌ی کارکنان را تغییر دهد به وجود آورد و تا جایی‌که می‌توانست بر این کار همت می‌گماشت.

فریبرز پاییز را دوست داشت و همیشه زیبایی پاییز شمال را می‌ستود و در همین ایام هرگاه که فرصتی می‌یافت سری به شمال می‌زد و خزان دل‌انگیز گیلان را از نزدیک لمس می‌کرد و از زیبایی‌های طبیعت‌الوان و رنگارنگ آن لذت می‌برد ولی صد افسوس که امسال در فصل برگ‌ریزان او به دیار ابدی شتافت و ما را با دل‌های خزانی تنها گذاشت و دریغا که رفیق نیمه‌راه شد....

دل‌م می‌خواهد مطلب را با شعری که در رثای او سرودهام،

به پایان برم تا او بداند که ما همچنان با او هستیم و واژه‌ی مرگ حقیرتر از آن است که بین ما جدایی اندازد.

روانش شاد و یادش ماندگار

رفته‌بار و باورم ناید که آن سالار نیست

کیست اندر ماتم او دیده‌اش خون‌بار نیست
مرگ ناکه، گر قضا بوده ست و حکم سر نوشت

بچ کس آگه ز پشت پرده‌ی اسرار نیست

قاست سرورم خمید از درد هجرانش چو بید

بار غم بردوش یاران کمتر از آوار نیست

من چه گویم جز درینا! بر چنین داغ‌گران

دانشی مرد گران یار چو او بسیار نیست

نیک مردی این چنین یکرنگ و بی‌رنگ و بیا

کم بیانی ذره‌ای غش اندر این گفتار نیست

پاک دست و پاک باز و پاک خوی و پاک دل

هر چه گفتیم گوشه‌ای در وصف آن عیار نیست

زان قلم هر چه تراویده باز یادگار

مرداگر خواهی شناسی چاره جز آثار نیست

آن جریده کو به پا کردی بی از روی عشق

کیست کز آن دفتر پاننده بر خوردار نیست

هر کجایی ز او مانده نشانی خوب و نیک

پر تو شمع وجودش قابل انکار نیست

گر چه رفته از نظر اما زفته از دلم

بین مادر خاندی دل حائل و دیوار نیست

بعد از این با چشم دل نیمه‌ترانی چشم سر

چون که تا روز قیامت فرصت دیدار نیست

در دیار آشنای سینه جایش ماندگار

این چنین شایسته‌ی مردی قابل تکرار نیست